

پُل- آلن جانسون<sup>۱</sup>

## نسبت نظریه معماری با تاریخ<sup>۲</sup>

ترجمه: حمیدرضا خوئی<sup>۳</sup>

آنچه در پی می‌آید ترجمه بخشی از کتاب مبانی نظری معماری: مفاهیم، مضامین، تجارب است. کتاب، چنان‌که از عنوان آن برمی‌آید، درباره مبانی نظری معماری، یا همان نظریه معماری، است؛ و از این نظر، کتابی مفصل و پراهمیت محسوب می‌شود. کتاب، طی قریب به پانصد صفحه، تصویری گسترده به ابواب و فصول گوناگون مبانی نظری و دانش معماری می‌گشاید؛ به طوری که در آن، به بیشتر مباحث مهم در مطالعات و مجادلات نظری معماری صفحاتی اختصاص یافته است. از آنجا که معماری نسبتی وثیق با زندگی دارد؛ با همه مباحث و معارف و علوم که به وجهی از زندگی پرداخته‌اند رابطه دارد. به همین ملاحظه، دانش معماری دانشی بسیار گسترده و مبانی نظری معماری واجد ابواب و فصول بسیار متنوعی است. وسعت مباحث کتاب جانسون نیز با این گستردگی تناظر دارد؛ به طوری که هر محقق که بخواهد درباره تنوع علوم و دانشهایی که در قلمرو رشته معماری قرار می‌گیرد اطلاعاتی بیابد، می‌تواند به آن رجوع کند و با مرور فهرست مباحث آن، به این تنوع اشراف یابد.

متن ترجمه‌شده به مقدمه کتاب تعلق دارد. این مقدمه خود فصل نظری مفصلی است که در آن، مباحث پایه‌ای نظری معماری مطرح می‌شود. در این مقدمه، جانسون طی هشت گفتار، تحت عناوین «نظریه در هر رشته‌ای چیست؟»<sup>۴</sup>؛ «جایگاه نظریه معماری در عالم نظریه‌پردازی»<sup>۵</sup>؛ «اصول عملی نظریه معماری»<sup>۶</sup>؛ «تلقی تازه از نظریه معماری به‌مثابه کلام نظری»<sup>۷</sup>؛ «سه موضع نظری در معماری»<sup>۸</sup>؛ «مفاهیم رایج در نظریه معماری»<sup>۹</sup>؛ «نظریه، به منزله عامل مخلّ اقتدار و سنت»<sup>۱۰</sup>؛ و «نسبت تاریخ با نظریه»<sup>۱۱</sup>؛ چارچوب نظری کتاب خود را عیان می‌سازد. لذا این مقدمه کلید فهم کتاب است. همه مباحث آن از زمره مباحث پایه‌ای نظریه معماری به حساب می‌آید. مناقشه جانسون هم بسیار عمیق و خواندنی است. به نظر این‌جانب، این مقدمه را می‌توان یکی از منابع جدی مبانی نظری معماری محسوب کرد.

صاحب‌نظران از نظر نسبتی که میان نظریه معماری با تاریخ آن قایل‌اند بر چند دسته‌اند: برخی این دو را مرتبط و برخی مستقل؛ دسته‌ای دیگر، فارغ این استقلال، ارزشی برای تاریخ معماری در آموزش معماری قایل نیستند. از نظر نویسنده، تاریخ با نظریه پیوندی خاص دارد. با آنکه نمی‌توان انفکاک حقیقی میان تاریخ و نظریه یافت، می‌توان آن دو را در مقام تحلیل از هم جدا کرد و به بررسی نسبتشان پرداخت. نسبت تاریخ معماری و نظریه معماری همانند نسبت «شکل» و «زمینه» در نظریه گشتالت است. شکل و زمینه اجزای یک کل‌اند و بسته به نوع نگاه، گاهی جای آن دو با هم عوض می‌شود. تاریخ و نظریه معماری نیز چنین‌اند. البته نباید از این تشبیه نتیجه گرفت که نظریه بر تاریخ بنا می‌شود. غرض از تشبیه مذکور این است که به جای آنکه رابطه متقابل نظریه و تاریخ را چیزی ثابت و ساکن تلقی کنیم؛ برعکس، آن را در نوسان و پویا بنماییم.

باری چنان‌که عیان است، مبحث «نسبت تاریخ با نظریه» آخرین گفتار از مقدمه کتاب است. با آنکه کتاب درباره مبانی نظری معماری است؛ نویسنده، چنان‌که خود نیز می‌گوید، گریزی از اشاره به تاریخ معماری نداشته است. وی به‌ناچار در همین مقدمه، یک بار به مبحث تاریخ پرداخته است تا کار خود را با آن یکسره کند؛ و از آنجا که مسئله او نظریه معماری بوده، ناگزیر تنها به رابطه نظریه و تاریخ اندیشیده است. وی در این باره، در همان آغاز مبحث می‌نویسد:

اکنون، موقع مناسبی برای شرح فواید گوناگون تاریخ و تاریخ‌نویسی، روشهای گوناگون آن و همچنین مکاتب متعدد تاریخی نیست. جای اینها در کتاب دیگری است. با این حال در اغلب صفحات کتاب، گریزی از ذکر پاره‌ای ملاحظات تاریخی نبوده است. به همین سبب، شایسته است که پیش از آغاز سفری پرماجرا در مباحث کتاب، درباره رابطه تاریخ و نظریه توضیحاتی داده شود؛ حال چه، بگوییم که تاریخ به نظریه شکل می‌دهد و چه به استقلال این دو رأی دهیم.<sup>۱۲</sup>

آشکار است که وی نمی‌خواهد مستقلاً در مفهوم تاریخ و جایگاه آن تأمل کند. مطالعه او در تاریخ از جانب نظریه و به خاطر نظریه است. اهتمام او به حفظ استقلال نظریه از تاریخ اهمیت دارد. چه از نظر او، دانش و مبانی نظری معماری به اساس روشنی نیاز دارد؛ و تا زمانی که حدود این دانش معین نشود، نمی‌توان از معماری به مثابه دانشی مضبوط و منظم<sup>(۱)</sup> سخن گفت. یکی از وجوه مساهمت نظری جانسون در بسط نظریه معماری همین مطلب است. او مصرّ است که مرزهای دانش معماری را حفظ کند. به زعم او، درآمیختن نظریه با تاریخ و بی‌توجهی به افتراق این دو اجازه نمی‌دهد که دانش معماری بر پای خود بایستد، به انواع علوم وابسته انسجام دهد و نظام معرفتی مستقلی بنا کند. تأملات جانسون در تفکیک نظریه از تاریخ شاید این اندیشه را تأیید کند که تاریخ معماری نیز، به منزله شعبه‌ای از علوم معماری، می‌باید مرزهای روشنی داشته باشد؛ هرچند که جانسون در این راه تلاشی نمی‌کند.

(1) discipline

(2) figure-ground

همچنان‌که آمد، او به تبیین نظریه مشغول است و تاریخ مسئله او نیست. اما به هر تقدیر، همین که وی در راه مطالعات نظری، چاره‌ای جز اشاره به تاریخ و اختصاص صفحاتی به آن نداشته، آموزنده است.

جانسون در شرح رابطه تاریخ و نظریه، اقوال و آراء گوناگونی را ذکر می‌کند؛ آرائی که معرف اختلاف نظر جدی در باب فایده تاریخ است. در اینجا وی از پنج مدرسه مشهور معماری مثال می‌زند که هر کدام پاسخی به پرسش از فایده تاریخ داده‌اند. مطالعه این آراء برای کسی که به تحقیق در تاریخ معماری و هنر می‌پردازد، سودمند است؛ چه، همین بحث نیز اکنون در مدارس معماری کشور ما و میان صاحب‌نظران مان جریان دارد.

در این گفتار، آراء پاره‌ای از صاحب‌نظران درباره رابطه تاریخ و نظریه نیز آمده است. معلوم است که شکل این رابطه نیز محل اختلاف است؛ چنان‌که برخی نظریه را یکسره جدا از تاریخ دیده‌اند و، در مقابل، برخی اصلاً نظریه را بر تاریخ استوار کرده‌اند. در میانه این دو طیف نیز بعضی به رابطه متقابل این دو مقوله اندیشیده‌اند.

به دنبال ذکر این اقوال است که جانسون پیام اصلی خود را بیان می‌کند. او رابطه تاریخ و نظریه را چون رابطه «شکل و زمینه»<sup>(۲)</sup> تلقی می‌کند. از آنجا که در این نسبت، شکل بدون زمینه دیده نمی‌شود و زمینه نیز بدون شکل معنایی ندارد؛ از نظر نویسنده کتاب، نظریه و تاریخ، هر کدام بی‌ملاحظه دیگری، معنای محصلی ندارد. با این قیاس، جانسون نشان می‌دهد هر جا که در بسط مباحث نظری به سراغ ملاحظات تاریخی رفته، همین رابطه شکل و زمینه را در نظر داشته است.

جانسون برای شرح بیشتر این نسبت، در اواخر بحث، به یکی از مهم‌ترین دیدگاه‌های خود در باب مبانی نظری معماری می‌پردازد. وی نظریه معماری را همان “Design-Talk” می‌داند. این اصطلاح در چهارمین مبحث از مقدمه کتاب، با عنوان «تلقی تازه از نظریه معماری به مثابه کلام

معمارانه» شرح داده شده است. ترجمه این اصطلاح به فارسی آسان نیست: می‌توان آن را به «گفتگو درباره طرح و طراحی» یا «سخن درباره طرح» و یا «سخن طراحانه» معنا کرد؛ و از آنجا که این اصطلاح در حوزه کار طراحی معماری به کار می‌رود، می‌توان آن را به «کلام معمارانه» هم برگرداند.

باری، جانسون با عنایت به مفهوم «کلام معمارانه»، تصریح می‌کند که مسئله اساسی نظریه معماری مسئله «نظریه-تجربه»<sup>(۳)</sup> است؛ لذا میان نظریه و عمل، نسبتی عمیق برقرار است. او با اشاره به آراء کسانی چون مایکل هیز<sup>(۴)</sup>، آلن کالکوهون<sup>(۵)</sup>، کارول برنز<sup>(۶)</sup>، سیلویا لاین<sup>(۷)</sup> و بالاخره جفری کینیس<sup>(۸)</sup>، نتیجه می‌گیرد که معماری واجد دو قلمرو است: یکی تجربه و دیگری رشته (یا همان معرفت مضبوط و منظم)؛ و رشته به تمامی بر این تجربه اتکا دارد. به این ترتیب، شأن اصلی نظریه معماری میانجیگری یا وساطت<sup>(۹)</sup> است: میانجیگری میان طراحی و دانش. لذا نظریه معماری چیزی نیست جز سخن گفتن درباره تجربه و عمل. به همین ملاحظه، جانسون معتقد است که بسط مباحث نظری مستدعی توجه به تجربه عملی طراحی است؛ و به همین سبب، در بررسی تجارب عملی معماری، نمی‌توان از مطالعه اوضاع فرهنگی و اجتماعی و امثال آن، و به طریق اولی تاریخ معماری، غافل بود.

مترجم

✱

مدارس معماری را می‌توان به دسته‌های مختلفی تقسیم کرد: آنان که می‌پندارند تاریخ و نظریه با هم پیوند دارند؛ آنان که این دو را مستقل می‌بینند؛ آنان که، همچون مدرسه باوهاوس<sup>(۱۰)</sup> در دوره تصدی والتر گروپپوس<sup>(۱۱)</sup>، برای آموزش تاریخ دلیلی نمی‌بینند؛ و یا مانند آنان که در دانشگاه کالج لندن<sup>(۱۲)</sup>، اندکی تاریخ تدریس می‌کنند؛ و دست آخر، آنان که اصلاً ارزشی برای آموزش تاریخ قایل نیستند. رینر بنهام<sup>(۱۳)</sup> می‌نویسد:

علت آنکه ما تنها به فواید عملی نظریه توجه می‌کنیم، خود ناشی از نگاهی است بر پایه توجه صرف به فواید عملی چیزها؛ و اضافه می‌کند: «به ندرت می‌توان از مطالعات تاریخی نتایجی گرفت که مورد احتیاج معمار باشد و به کار او بیاید»<sup>۱۴</sup>.

از سوی دیگر، سیبیل موهوی نادی<sup>(۱۴)</sup> نظریه را «مجموعه اصول عامی که با موشکافی در واقعیات و تعمیم نتایج آن به دست آمده» می‌داند؛ و بر این پایه، معتقد است آن دسته از مطالعات تاریخی که فقط به ریشه‌یابیهای سبک‌شناسانه می‌پردازد، برای «دانشجویان و معماران حرفه‌ای» حاصلی ندارد. او تصریح می‌کند:

همه آنچه در آثار ویتروویوس<sup>(۱۵)</sup> تا نوشته‌های بنهام، به نیت تأسیس مجموعه‌ای از اصول مسلم برای معماری پیدا می‌شود، نگاهی رو به قهقرا دارد. این رویکرد هیچ‌گاه قادر به گشودن راهی به جلو، به جانب راه‌حلهای طراحی برای آینده نیست.

با این مقدمات، وی می‌خواهد با «ایجاد پیوندی تازه» میان تاریخ و نظریه، طرز تلقی جدیدی عرضه کند که مطابق آن تاریخ-نظریه به صورت «ادراکی توأمان از مفاهیم تاریخی تلقی شود» ادراکی که در آن، امر تاریخی و امر معاصر هر دو از یک مقوله‌اند.<sup>۱۵</sup> علاوه بر اینها، آراء سر جان سامرسون<sup>(۱۶)</sup> نیز از وجهی دیگر قابل توجه است. از نظر او، استنباط نظریه از درون وقایع‌نگاری تاریخی فقط وقتی ارزشمند است که به معرفی تاریخ اندیشه‌ها بپردازد.<sup>۱۶</sup>

با این مقدمات، به نظر می‌رسد که تلقی نظریه چون فلسفه‌ای مسلح به گزاره‌ها، یا مجموعه‌ای متشکل از قواعد تجربی که در کارگاه طراحی به کار می‌آید، کمتر مورد مخالفت بوده است. آموزش نظریه و تاریخ به شکلی منسجم مستلزم توجه به تاریخ نظریه‌ها و باور به اصل موجبیت تاریخی<sup>(۱۷)</sup> است، تا از این طریق، ضرورت آموزش آنچه درسهایی از تاریخ می‌ماند معلوم شود. جدا کردن نظریه از تاریخ جنبه ایدئولوژیک و فلسفی نظریه و قابلیت به کارگیری عملی آن را عیان می‌سازد. همچنین با این کار،

(3) theory-Praxis

(4) K. Michael Hays

(5) Alan Colquhoun

(6) Karol Burns

(7) Sylvia Lavin

(8) Jeffrey Kipnis

(9) mediation

(10) Bauhaus

(11) Walter Gropius

(12) University College in London

(13) Reyner Banham

(14) Sibyl Moholy-Nagy

(15) Marcus Vitruvius Pollio

(16) Summerson

(17) historical determinism

نظریه قادر می‌شود که با در بر گرفتن گروهی از رشته‌های علمی، به خود شکل منسجمی بدهد و رشته معماری را بر نظام معرفتی مستقلی متکی کند.

قبول چنین تفکیکی مستلزم طرح این پرسش است که آیا، علی‌رغم آنکه تاکنون نظریه و تاریخ به هم بسته بوده‌اند، ذاتاً مخالف هم‌اند؛ یا آنکه مفهوم نظریه-تاریخ دو سرطیفی را نشان می‌دهد که اگرچه تا کنون دو قطب آن ضد یکدیگر می‌نموده‌اند، از این پس می‌توان آن دو را طرفین صحبت و گفتگو با یکدیگر شمرد. شاید تلاشی که در اینجا برای تفکیک نظریه و تاریخ صورت می‌گیرد در دوره و زمانه‌ای که رشته‌های علمی اغلب در هم می‌آمیزند و حدودشان در هم می‌لغزد، کاری واپس‌گرایانه به نظر رسد. با این حال، با نگاهی اجمالی و سرسری به متون معماری، معلوم می‌شود که در بخش قابل توجهی از آن متون، تاریخ معماری را از نظریه معماری جدا ساخته‌اند. حال چه از نظر برخی از مؤلفان آنها، تاریخ بر مطالعات منسوخ سبک‌شناسانه و وقایع‌نگاری تاریخی بنا شده باشد و چه از نظر برخی دیگر، بر فواید عملی باستان‌شناسی، مطالعات میراث فرهنگی و بررسی زندگی‌نامه‌ها متکی باشد. شرح و تفسیر موضوعات آنجایی است که تاریخ و نظریه را به هم می‌آمیزند؛ چه، اندیشه‌ها، مقاصد، معانی، و عوامل مؤثر در معماری، یا از بررسی واقعیت پیش رو استنباط می‌شود، یا از تلاشهایی برای ساختن چارچوبهای مفهومی از اتفاقات عینی. مطلب مورد بحث در تاریخ‌نویسیهای اخیر وضوح بهتری یافته است. از این جهت، کتاب تاریخ معماری پست‌مدرن<sup>۱۷</sup>، اثر هاینریش کلوئس<sup>۱۸</sup>، مثال‌زدنی است. وی مدعی است که در کتاب خود، در مرور سبک‌شناسانه معماری معاصر، به آن چون تاریخ آراء و مقاصد و، به تبع آن، تاریخ مفاهیم و نمادسازیها نظر کرده است. کاری که مستلزم شرح و بسط مفصل مباحث نظری بوده است.

ما به جای آنکه به نظریه و تاریخ همچون دو

(18) Heinrich Klotz

(19) Edward Hallet Carr

قطب مخالف بنگریم؛ رابطه این دو را چون رابطه شکل و زمینه تلقی می‌کنیم رابطه‌ای که در آن، هرکدام به تعریف دیگری کمک می‌کند. باید خاطر نشان کرد که در این تشبیه ساده، نظریه شکل است و تاریخ زمینه (همچنان‌که از دیدگاه تاریخ‌نگارانه، تاریخ را می‌توان شکل و نظریه را زمینه تلقی کرد). البته نباید از این تشبیه نتیجه گرفت که نظریه بر تاریخ بنا می‌شود. چنین دیدگاهی یکسره باطل است. چه، تلاش برای اخذ نکات نظری از میان وقایع مربوط به کار طراحی‌ای مشخص، به چیزی جز شرح تجارب شخصی طراحان منجر نمی‌شود. همچنین با بررسی مجموعه تجارب حاصل از به کار بستن نظریه‌ها در عمل، ماحصل کار واجد انسجام کافی برای تولید نظریه نخواهد بود. این سخن به معنای آن نیست که عرضه هیچ‌گونه تفسیر قانع‌کننده از تجارب فردی و به کار بستن نظریه (به شکلی کلی) ممکن نیست، یا نمی‌توان این قبیل موضوعات را در نوعی تاریخ‌نویسی پیش چشم آورد (هرچند که ایجاد چنین چشم‌اندازی، تا میزان زیادی، به عهده تاریخ نظریه‌هاست). بلکه غرض از تشبیه مذکور این است که به جای آنکه رابطه متقابل نظریه و تاریخ را چیزی ثابت و ساکن تلقی کنیم؛ برعکس، آن را در نوسان و پویا بنماییم. این وضعیت به تفاوت روش تاریخ‌نویسی انگلیسی و مارکسیستی، آن گونه که ادوارد کار<sup>۱۹</sup> تصریح می‌کند، بسیار شباهت دارد:

نگاه دنیای انگلیسی‌زبان به قضایا به‌غایت تجربی است. مطابق این شیوه، واقعیات خود سخن می‌گویند. در هر موضوع معین، بر پایه «مشخصه‌های خودش» بحث می‌شود. در مطالعات تاریخی، مفاهیم و وقایع و دوره‌ها به نحوی مجرد و در پرتو نوعی معیار اعلام‌نشده و احياناً ناخودآگاه، بررسی می‌شود... از نظر مارکس، همه اینها باطل است. مارکس پیرو اصالت تجربه نبود. از نظر وی، مطالعه اجزاء بدون توجه به کل، واقعیات بدون ملاحظه نسبتها، رویدادها بی‌عنایت به اسباب یا پیامدها، وقایع بدون تأمل در اوضاع و احوال کلی، یکسره بی‌ثمر است.<sup>۱۸</sup>

- Summersom, John Newenham. *The Case for A Theory of A Modern Architecture*.
- Whiffen, Marcus. *The History, Theory and Criticism of Architecture*, 1966.

### پی‌نوشتها

- 1 Paul Alen Johnson  
معمار و استاد معماری دانشگاه نیو ساوت ولز (New South Wales) در استرالیا، که آثار معروفی در زمینه هندسه و نمادپردازی در حوزه طراحی شهری در کشورهای در حال توسعه دارد. م. این مقاله ترجمه‌ای است از:  
Paul-Alan Johnson, "The Relation Between Theory and History", *Theory of Architecture — Concepts, Themes & Practices*, New York, Van Nostrand Reinhold, 1994, pp. 21-23.
- 2 عضو هیئت علمی دانشکده معماری و شهرسازی دانشگاه شهیدبهشتی
- 4 "What is Theory in Any Discipline", pp. 1-4.
- 5 "How Architectural Theory Sits in the World of Theorizing", pp. 5-7.
- 6 "The Practical Application of Architectural Theory", pp. 7-10.
- 7 "Architectural Theory Reinterpreted as Theory-Talk", pp. 10-13.
- 8 "Three Entrenched Theories in Architecture", pp. 13-17.
- 9 "Existing Conceptions of Architectural Theory", pp. 17-19.
- 10 "Theory as a Disturbing Influences on Authority and Tradition", pp. 20-21.
- 11 "The Relation Between Theory and History", pp. 21-23.
- 12 Johnson, op.cit., p. 21.
- 13 مدرسه مشهور معماری که والتر گروپیوس نخست در وایمار آلمان در دهه ۱۹۲۰ تأسیس کرد؛ سپس در سال ۱۹۲۵، به داسو انتقال یافت و با مدیریت هانس مایر و متعاقب آن، میس ون‌در‌روهه کار آن ادامه یافت. با روی کار آمدن دولت نازی، به برلین منتقل شد و بالاخره در سال ۱۹۳۳، به اجبار تعطیل شد. چندی بعد، پاره‌ای از مدرسان آن، مدرسه جدیدی به همین نام در شیکاگو آمریکا برپا کردند. در این اواخر، ساختمان معروف باوهاوس در داسو بازگشایی شد. — م.
- 14 Whiffen, *The History, Theory and Criticism of Architecture*.
- 15 Whiffen, op.cit., pp. 40-41.
- 16 Summersom, *The Case for A Theory of A Modern Architecture*.
- 17 Klotz, *The History of Postmodern Architecture*.
- 18 Carr, *What Is History?*, pp. 159-160.
- 19 Johnson, op.cit., Ch. 4, "Overview".
- 20 Fish, *Doing What Comes Naturally: Change, Rhetoric, and the Practice of Theory in Literary and Legal Studies*, p. 321.

مطالعه نظریه معماری را، آن هم به معنای کلام طراحانه، نمی‌توان بدون بحثی گسترده در باب معماری و شیوه‌های بلاغی آن پی گرفت؛ و در این راه، نمی‌توان تجارب فردی معماری را بدون اعتنا به مناسبات اجتماعی؛ جنبه‌های کیفی شناخته معماری را بدون ملاحظه کیفیات ناشناخته آن<sup>۱۹</sup>؛ و هر پدیده معماری را بدون رجوع به زمینه‌های مادی و فرهنگی و سیاسی مؤثر بر آن، مطالعه کرد.

اکنون سخن خود را با قول زیر، که می‌تواند

فصل الخطاب کلام باشد، به پایان می‌بریم:

نظریه کمکی به ما نمی‌کند. با این حال، همه مفاهیم و مضامین خود را از حوزه‌ای اخذ می‌کند که مدعی است از آن فراتر رفته است — یعنی همان دنیای پرنوسان تجربه‌ها، باورها، فرضها، دیدگاهها و امثال آن. و از آنجا که می‌دانیم هر آنچه چارچوب روشنی نداشته باشد، سرانجامی هم نخواهد داشت؛ پس نظریه نمی‌تواند، به صرف ادعا، به اهدافی که برایش در نظر گرفته شده (یعنی هدایت و اصلاح تجربه) دست پیدا کند. نظریه قادر به هدایت تجربه نیست؛ زیرا قوانین و روشهایش چیزی نیست جز تعمیم آنچه از تاریخ تجارب به دست می‌آید (آن هم تاریخی که تنها بخش کوچکی از تجربه را گردآورده است). نظریه قادر به اصلاح تجربه هم نیست؛ زیرا بیش از آنکه خارج از موضوع بحث خود بایستد، اصلاً در همان موضوع، پا می‌گیرد و از همان‌جا نتایج خود را تعمیم می‌دهد؛ و با اینکه موضوع زیربط طرحی است در مقیاسی محلی، با ویژگیهای مشخص و با گرایشی خاص، با این حال می‌خواهد از آن قواعدی جهان‌شمول صادر کند.

□

### منابع و مراجع

- Carr, Edward Hallet. *What Is History?*, New York, Random House, pp. 159-160.
- Fish, Stanley. *Doing What Comes Naturally: Change, Rhetoric, and the Practice of Theory in Literary and Legal Studies*, 1990.
- Klotz. *The History of Postmodern Architecture*, transl. Radka Donnell, 1988.